

دو اثر از:

# و . ای . لنین

سوسیالیسم و دین

و

درباره رابطه حزب طبقه کارگر با دین

دیجیتال کننده: نینا پویان

دواتراز:

# و . ای . لنین

سوسیالیسم و دین

و

درباره رابطه حزب طبقه کارگر با دین

## مقدمه

اینکه ما تریالیسم دیا لکتیک و تاریخی - اساس فلسفی مارکسیسم - با ایدآلیسم و متافیزیک - بیان فلسفی بینش کلیه ادیان - در تضادی بنیادی قرار دارد نه مسئله ای نوونه امبری پوشیده است . لیکن آنچه در گذشته جنبش کمونیستی ایران بدرستی روشن و حل نشد و اکنون نیزه مسئله چگونگی برخورد کمونیستها به دین بطور اعم و مذهب شیعه بمثابه مذهب اکثریت عظیمی از توده های مردم ایران بطور اخص می باشد .

تقریباً در تمام ادوار گذشته این برخورد ها اکثرانادرست و التقاطی بوده ، بدین معنی که یا از موضع " چپ " انجام گرفته است و یا از پایگاه اپورتونیستی راست . چپ رویهای حزب کمونیست ایران در زمان سلطانزاده در جنبش جنگل ( بصورت بستن مساجد ) دیدیم مسئله ای را که حل نکرد هیچ ، توده ها را نیز از کمونیستها دور کرد و حزب را با افراد کشاند . حزب توده این " پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم " ! برعکس عمل راه مخدوش کردن مرزهای مسلم و مشخص این دو ایدئولوژی را در پیش گرفت بطوری که در همان سالهای اول تأسیس در ارگانهایش اعلام کرد که :

ب

"اکثر افراد حزب مسلمان و مسلمان زاده هستند و نسبت به شریعت محمد علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی پیمایند و مرا می راکه با آن تضادی داشته باشد نمی پذیرند . مردم میفهمند که این نیرنگ سید ( ضیاء الدین ) و اعوان و انصار و این ایراد اتهامات غیر وارد به حزب توده ایران يك جدال سیاسی ناجوانمردانه است و از قدیم الایام مرسوم بود که هر منادی حق آماج تیرهای تهمت قرار میگرفت و به تخلفات مذهبی متهم میشد " . ( رهبر " شماره ۲۵۷ مورخ ۲۰/۱۲/۱۳۳۰ )  
و در " نامه مردم " شماره يك دوره پنجم مورخ ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۲۵ مینویسد :

"حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه بمذهب بطور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام میگذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالییه مذهب محمدی منافی نمیداند ، بلکه معتقد است که در راه هد فهای مذهب اسلام میکوشد . " تکیه از ما

و در سالهای اخیر نیز ناظر بر خورد های غیر کمونیستی سازمان مجاهدین " تحوّل ایدئولوژیک " یافته ، بودیم که در تئوری و در عمل مشخص نشان دادند که از دیالکتیک مبارزه طبقاتی ، از تئوری معرفت مارکسیستی و در يك

ج

کلام از مائریالیم دیالکتیک و تاریخی ترکیب است  
انحرافی دارند .

کمونیستهای واقعی نه زهر پرچم دین میخزند و راه  
با اصطلاح " نوسازی " دین و پل زدن بین دو جهان بینی  
متضاد را در پیش میگیرند و نه بطور عام علیه دین اعلام جنگ  
میدهند. چه ، روش نخست به مخدوش کردن مرزهای دقیقاً  
متمايز این دو جهان بینی و نتیجتاً بگمراه کردن و بی اعتماد  
نمودن توده ها میانجامد و این ثانوی به جدا شدن توده ها  
از کمونیستها و انفراد و انزوای اجتماعی آنان منجر میگردد .  
لنین در همین اثر خود " درباره رابطه حزب طبقه  
کارگر با دین " میگوید :

" خروج بیدینی سوسیال دموکراسی باید تابع وظیفه  
عمده اش باشد ، یعنی تابع گسترش مبارزه طبقاتی توده های  
استثمار شونده علیه استثمارگران " . بنابراین مبارزه  
علیه دین تنها در تبعیت از مبارزه دیگری ، مبارزه  
عمده ای که همانا مبارزه طبقاتی توده های استثمار شونده  
علیه استثمارگران است مفهوم و معنی میابد زیرا که  
اساساً دین معلول است و نه علت ، شکل و قالب است و نه  
ذات و جوهر و در جوامع طبقاتی مقوله ای روبنایی است  
و کمونیستها بدون آنکه عمق و ریشه و سیر تاریخی

پیدایش و رشد دین را بشیوه علمی بررسی نمایند ، بدون آنکه سمت عمده مبارزه را متوجه پایه و ریشه این مختلر معنوی پرولتاریا و زحمتکشان کنند هیچگاه و هرگز قادر نخواهند شد ذهن توده ها را از این اعتقاد پاک سازند ، تا آنزمان که محیط و شرائط مناسب برای ادامه حیات و رشد بینش و اعتقادات دینی در جامعه موجود باشد از راه مبارزه ایندئولوژیک صرف و یا از طریق اعمال قهر و زور تمیتوان آنرا از ذهن معتقدان زدود ، بخودی خود نیز از بین نمیروند و نخواهد رفت . دین و اعتقادات مذهبی اگر نه دومین ولی بهر رو از زمره پدیده های می‌رند است که در آستانه ورود بشر به جامعه کمونیستی در معرفت او دیگر جایی برای زیست و رشد و نمو نخواهد یافت و تا ایجاد آنچنان جامعه ای نسلها کاربرتلاش کمونیستها لازم است و یک دوره گذار تاریخی از سوسیالیسم به کمونیسم ، یعنی چندین نسل آموزش مبارزه طبقاتی در پراتیک مشخص پیکار طبقاتی پرولتاریا ، چندین نسل آموزش و تربیت سوسیالیستی در راستای ایجاد جامعه بدون طبقه - جامعه کمونیستی - چندین نسل فداکاری و مبارزه مستمر پرولتاریا و در پیشاپیش آن کمونیستها لازم است تا کلیه شرائط مادی و ذهنی گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی

فراهم آید و آری يك مارش طولانی و سخت و بفرنج بسوی جامعه بدون طبقه و اینست آن واقعیتی که کمونیستها هر گونه خیال خلاف آنرا باید از سر بیرون کنند. تغییرات انقلابی مناسبات زیر بنائی جامعه، بخودی خود و بطور مکانیکی و بلافاصله در روبنا تأثیر مستقیم و بلاواسطه نمیگذارد. پروسه انعکاس عناصر زیر بنائی جامعه در روبنای آن نه يك پروسه ساده بلکه بفرنج، نه کوتاه بلکه گاه بسیار هم طولانیست و پروسه تغییر و تحول انقلابی ایدئولوژی و جهان بینی بشر بفرنجترین و پیچیده ترین پروسه هاست. پرولتاریای متشکل در هر انقلاب و در هر قدم و اقدام انقلابی در واقع با شمشیر دولب میجنگد از یکسو جنگ علیه دشمنان مشخص طبقاتی اش و از سوی دیگر ستیز بی امان علیه بقایا و رسوبات کهن در معرفت طبقاتی اش و این جنگ ثانویست که حتی پس از غلبه بر دشمنان طبقاتی نیز باید در شرائط نوین و با شیوه های نوین ادامه یابد تا تضمین و پشتوانه ای گردد برای تثبیت و تحکیم دستاوردهای انقلابی. از همین نظر گاه بود که مارکس در "ایدئولوژی آلمان" تأکید کرد:

"انقلاب تنها باین دلیل ضروری نیست که وسیله دیگری برای سرنگون کردن طبقه حاکمه وجود ندارد بلکه

و

مضافاً باین دلیل ضرورت دارد که طبقه‌ای که طبقه دیگر را  
سرنگون میکند، جز از طریق یک انقلاب نمیتواند خود را از  
کثافات کهن برهاند و در نتیجه قادر گردد جامعه نوپنی را بنیان  
نهد. " تکیه روی کلمات از ما

ترویج سوسیالیسم علمی را با ترویج آنتیسم بطور مکانیکی  
همسنگ و یکی دانستن، مبارزه طبقاتی را در کلیه سطوح و شئون آن  
عملاً تابع مبارزه علیه دین کردن، مرز بین متدین و روحانی  
آزاد بخواه و مبارز را با مسلمان نمایان مرتجع و ضد انقلابی و  
آخوندهای جیره خوار درباری عملاً زدودن، علت اساسی عقب-  
ماندگیهای فکری و ناآگاهی توده‌های مردم از مسائل سیاسی و  
اجتماعی را مطلقاً ناشی از تأثیر مستقیم مخدر دین دانستن تفاوت  
و تضاد اساسی بین شیوه و اسلوب مبارزه سوسیالیستی علیه دین و  
شیوه و اسلوب مبارزه بورژوازی علیه دین را ندیدن و درک نکردن،  
مرزهای مشخص و معین بین آنتیسم پرولتاریائی و آنتیسم بورژوازی  
و خرده بورژوازی را زدودن، نشان از بی‌نشانی ماتریالیسم  
دیالکتیک و تاریخی در شعور و عمل آنهاست که در دهه پرچم کمونیسم پر-  
میا فرازندوراه و شیوه خلاف آنرا در پیش میگیرند.

از زمره مسائل و وظایف و مسئولیتهای سنگینی  
که در برابر جنبش نوین کمونیستی ایران قرار دارد،



ز  
چگونگی حل منحصراً مسئله برخورد کمونیستها با آن پرچمی  
از اسلام است که علیه رژیم دیکتاتوری فاشیستی شاه،  
علیه امپریالیسم جهانی و له آزادیهای دموکراتیک بدست  
متدینین و روحانیون آزادخواه و در يك کلام بدست جناح  
مقاوم و مبارز مذهبی برافراشته شده است و پرچمی از  
" اسلام " که بورژوازی لیبرال و بخش سازشکار مذهبی علم  
کرده و میکوشند از رادیکالیزه شدن جنبشهای دموکراتیک  
توده های خلق جلو گیرند و آنها بسود خود، بسود ارتجاع  
و در جهت سازش با دشمنان خلق منحرف کنند و دو پرچمی  
که از لحاظ خصلت دموکراتیک و ضد امپریالیستی کاملاً  
با یکدیگر در تضادند؛ یکی پرچمی که در اردوی مبارزات  
دموکراتیک - ضد امپریالیستی توده های خلق در اهتزاز  
است و دیگری پرچمی که در جبهه ضد خلق قرار دارد.  
کمونیستهای ایران بدون شك از مبارزه ای که هم اکنون زیر  
پرچم نخستین یعنی پرچم اسلام مبارز انجام میگردد  
صمیمانه و صادقانه پشتیبانی میکنند و در عین حال صریح  
و روشن نیز اعلام میدارند که این بمعنای پشتیبانی از دین  
نیست بلکه بمعنای حمایت بیدریغ از مبارزه ایست که  
خصلت دموکراتیک و ضد امپریالیستی دارد و پشتیبانی  
آنها از مبارزان زیر این پرچم نیز دقیقاً پشتیبانی

از متحدین مشروط و معینی است که عملاً در جبهه مبارزات دموکراتیک - ضد امپریالیستی توده های خلق علیه دشمن مشترك و مشخص خلق مبارزه میکنند و قربانی میدهند. حال آنکه کمونیستهای ایران بحق پرچم دوم را که پرچم تسلیم و سازش با ارتجاع داخلی، رژیم دیکتاتوری فاشیستی شاه و امپریالیسم است افشاء میکنند و ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی آنرا در پراتیک مبارزات توده‌های خلق بر ملا میسازند و درست علیه این پرچم و فقط این پرچم است که اعلام جنگ میدهند، اعلام جنگی با مهر روشن طبقاتی.

مارکسیسم علم است و این علم نه ماوراء طبقات قرار دارد و نه در خدمت کلیه طبقات است، تنها علم رهائی پرولتاریا و فقط پرولتاریا و زحمتکشان است. تنها جهان بینی و سلاح مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و درست بآنجهت که علم است التقاط ناپذیر است و اینها همه الفبای مارکسیسم است، پس تا آنجا که مربوط به مسئله ایدئولوژی و جهان بینی پرولتاریاست، کمونیستها با هر ایدئولوژی دیگر و از جمله با ایدئولوژی دین خط فاصل و مرز دقیق و روشن دارند و تا آنجا که مربوط به مسئله مبارزه سوسیالیستی پرولتاریا میشود

کمونیستها بروشنی واقفند که طبقه کارگر در این مبارزه تنهاست، چه انقلاب سوسیالیستی تنها امر تاریخی این طبقه است. و اما آنچه مربوط به مبارزه دموکراتیک میشود، این دیگر مبارزه‌ای نیست که منحصر به پرولتاریا باشد، سایر اقشار و طبقات خلقی نیز در آن فعالانه شرکت میکنند، فداکاری میکنند، قربانی میدهند، و البته اهداف مشخص و معین قشری و طبقاتی خود را نیز دنبال میکنند.

• - اگر اقشار دیگری از اجتماع باین مبارزه و بسایین انقلاب روی آورند و بآن یاری رسانند - و تاریخ نشان داده که روی می‌آورند - در حقیقت جبر تاریخ آنها را باین سمت سوق داده است، در واقع آنها اجبارا بصفوف پرولتاریا کشیده میشوند تا هستی خود را از زوال حتمی برهانند و بهمین دلیل است که مارکس وانگلس در "مانیفست حزب کمونیست" تأکید میکنند که:

"بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریایک طبقه واقعا انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است."

شرکت فعال و خلاق کمونیستها و پیشگامان مسلح خلق در  
 این بخش از مبارزات خلق - مبارزات دموکراتیک -  
 ضد امپریالیستی - درست باین جهت است که در مرحله  
 کنونی - مرحله انقلاب دموکراتیک نوین - امر پیشبرد  
 مبارزات سوسیالیستی پرولتاریا از امر مبارزات  
 دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلق ، از شرکت فعال  
 در سازماندهی و هدایت مبارزات سیاسی توده های خلق  
 جدائی ناپذیر است . این دو امر در مرحله کنونی یک  
 واحد کل را تشکیل میدهند و در پیوندی ناگستنی بایکدیگر  
 قرار دارند . بدون درک عمیق نزدیکی و تفکیک ناپذیری  
 و پیوستگی این دو مبارزه و در عین حال تفاوت و فرق  
بزرگ این دو وظیفه و فعالیت انقلابی ، یقینا کمونیستها  
 قادر باتخاذ سیاست و تاکتیکهای صحیح نخواهند بود ،  
 یا دچار انحراف به " چپ " خواهند شد و یا در  
 منجلا ب اپورتونیزم راست فرو خواهند رفت .  
 در شرائط کنونی که جنبش دموکراتیک - ضد  
 امپریالیستی توده های خلق وسعت و عمق بیسابقه ای  
 یافته ، سنگینی بار مسئولیتهای کمونیستها نیز بیشتر از  
 هر زمان گذشته است ، هر اشتباه کوچک ، هر قدم و هر  
 شعار و اتخاذ هر سیاست و تاکتیک نسنجیده ، مشکلات

و ضربات و شکستهای بزرگی را بدنبال خواهد داشت . م  
 اکنون ما شاهد آن هستیم که بخشی از مبارزان خلق که  
 زیر پرچم مذهب له سرنگونی قهرآمیز رژیم دیکتاتوری  
 فاشیستی شاه پیکار میکنند و جناح را دیکال مذهبی را  
 تشکیل میدهد و تشکل سیاسی و سازمانی اش تحت نام  
 " سازمان مجاهدین خلق " میباشد به کمونیستهای  
 واقعی برخوردی خصمانه ندارد و متقابلاً جنبش نوین  
 کمونیستی ایران نیز در قبال آن موضعی کاملاً دوستانه  
 داشته و ضمن دفاع از استقلال ایدئولوژیک - سیاسی -  
 سازمانی خود ، امر استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی  
 این بخش از مبارزان خلق را همواره محترم شمرده است ،  
 لیکن در عین حال ما شاهد برخوردهای خصمانه جریانهای  
 دیگر مذهبی نیز بوده و هستیم که آنتی کمونیسم در آنها  
 ریشه های عمیق دارد . کمونیستها ، مسلح به سلاح علمی  
 هستند و با اطمینان و اعتقاد کامل به قاطعیت و برندگی  
 سلاحشان در این صحنه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا  
 نیز پیشتازند . بنابراین از حمله ایدئولوژیک ، از جانب  
 مذهب نهراسی دارند و نه شکوه ای ، اما مبارزه ایدئولوژیک  
 علیه کمونیسم و جهان بینی پرولتاریا را نمیتوان پوششی  
 برای تخطئه مبارزه کمونیستها قرار داد ، کمونیستهای

## ل

که دشمن بی تزلزل و پیگیر و آشتی ناپذیر هرگونه و مطلقاً  
 هر گونه ستم و استثمار طبقاتی هستند ، دشمن بی امان  
 امپریالیسم ، صهیونیسم و کلیه مرتجعین جهان هستند ،  
 دشمن کلیه دشمنان پرولتاریا و زحمتکشان جهان هستند  
 و سراسر حیات و وجود اجتماعیشان در ستیز و تضادی  
 آنتاگونیستی با همه بهره‌کشان و ستمگران و هر سیستم  
 بهره‌کشی و ستمگریست . چگونه میتوان شاهد و ناظر  
 کشتار کمونیستهای واقعی ایران در خیابانها ، در شکنجه -  
 گاهها و در میدانهای تیر بود و آنان را همست رژیسم  
 فاشیستی شاه و امپریالیستها و صهیونیستها دانست ،  
 چگونه میتوان مقاومت و شهامت و جسارت بی نظیر هزاران  
 زندانی کمونیست را در زندانهای رژیم خونریز و سفاک  
 شاه دید و شنید و معهذاً چشم بینا برای تشخیص دوستان  
 واقعی خلق از دشمنان حقیقی خلق نداشت . کمونیستها  
 بشهادت تاریخ همواره در پیشاپیش پرولتاریا و  
 توده های زحمتکش سازندگان آگاه و پاکباز تاریخاند  
 و توده‌ها آن را که با او می‌رود نیک میشناسند و عزیز  
 و گرامی اش میدارند . خواه کمونیست باشد  
 و خواه مبارز آشتی ناپذیر مذهبی .

ترجمه دو اثر از لنین "سوسیالیسم و دین" و "در باره رابطه حزب طبقه کارگر با دین" که برای نخستین بار بفارسی برگردانده و منتشر میشود قدمی است در جهت اشاعه معیارهای عام مارکسیستی - لنینستی در باره مسئله رابطه سوسیالیسم با دین و چگونگی برخورد کمونیستها با دین .

ما یقین داریم که کمونیستهای واقعی ایران معیارهای عام و خطوط اساسی مطروحه در این دو اثر را خلاقانه با شرایط ویژه جامعه ما تطبیق خواهند داد و این آموزش لنین را همواره بخاطر خواهند داشت که :  
 " ترویج تئوریک آتئیسم ، یعنی در هم شکستن معتقدات دینی در بین اقشار معینی از پرولتاریا را با کشیدن یک مرز مطلق و غیر قابل عبور ، از ثمره و از جریان و شرایط مبارزه طبقاتی این اقشار جدا نمودن ، بمعنی غیر-دیالکتیکی فکر کردن ، بمعنی مرز مطلق ساختن است -  
 مرزی که متحرک و نسبی است - بمعنی از هم گستن قهری چیز است که در واقعیت زنده ناگستنی است ."

انتشارات خلق

پائیز ۱۳۵۷ خورشید

## سوسیالیسم و دین

جامعه مدرن تماماً بر پایه استثمار توده های عظیم طبقه کارگر توسط اقلیت ناچیزی از مردم ، که به طبقه ملاکان سرمایه داران تعلق دارند ، بنا گردیده است . این یک جامعه برده داریست ، زیرا کارگران " آزاد " که تمام عمر خود را برای سرمایه کار میکنند ، فقط " حق " برخورداری از آنچنان وسائل معاشی را " دارا هستند " ، که برای معیشت بردگان مولد سود و بمنظور تضمین و جاودانگی بردگی سرمایه داری ضروری میباشد .

ستم اقتصادی بر کارگران ناگزیر مسبب و موجد همه انواع ممکن ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی ، خشونت و رکود زندگی معنوی و اخلاقی توده هاست . کارگران میتوانند برای مبارزه بخاطر رهائی اقتصادی خویش آزادی سیاسی کمتر یا بیشتری بدست آورند ، ولی تا زمانیکه قدرت سرمایه سرنگون نشود ، هیچگونه آزادی ای قادر نیست آنها را از فقر ، بیکاری و ستم برهاند . دین یکی از انواع گوناگون یوغ معنویست که همه جا بر دوش توده های خلق ، که در اثر کار دائمی برای دیگران ، در اثر فقر و عزلت تحت فشار اند ، سنگینی



میکند . همانطور که اعتقاد بخدایان و شیاطین و معجزات و غیره مولود عجز انسان وحشی در مبارزه با طبیعت است ، عجز طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارگران نیز ناگزیر موجد اعتقاد بزندگی بهتر پس از مرگ است . دین بکسی که تمام عمر زحمت میکشد و در فقر بسر میبرد ، میآموزد که در این دنیا مطیع و صبور باشد و با امید بپاداش آخرت تسلی اش میدهد ؛ ولی دین بکسانی که از قبیل کار دیگران زندگی میکنند ، میآموزد که در این دنیا صدقه دهند ، بدینسان پآنها برای وجود سراپا استثمارگرشان توجیه بس ارزانی عرضه میکند و جواز ورود به سعادت آخرت را ببهای قابل پرداخت بایشان میفروشد . دین تریاک خلق است . دین نوعی مخدر معنویست ، که بردگان سرمایه سیمای بشری خود و خواستهایشان برای یک زندگی کم و بیس در خور انسان را در آن غرقه میسازد .

آن برده ای که به بردگیش واقف شده و برای رهایی خویش بها خواسته است ، دیگر به نیمی از بردگیش خاتمه داده است . کارگر مدرن و آگاه که توسط فابریک صنایع بزرگ تربیت و در اثر زندگی شهری روشن شده است ، تعصبات دینی را با تحقیر از خود دور میکند ، بهشت را به کشیشان و مؤمنین بسورژوا و میگذارد و برای نیل بزندگی بهتر در همین دنیا مبارزه

مینماید . پرولتاریای مدرن به سو سیالیم روی میآورد ، زیرا که سو سیالیم علم را در خدمت مبارزه او علیه اوهام دینی قرار میدهد و کارگران را با متشکل کردن در مبارزه‌ای در این دنیا جهت يك زندگانی بهتر زمینی ، از اعتقاد بزندگی آنجهانی آزاد میکند .

سو سیالیستها معمولا موضع خود را نسبت به دین با این کلمات بیان میکنند : اعلام دین بمثابة امری خصوصی . البته باید معنی این کلمات دقیقا تشریح گردد تا هیچگونه سوء تعبیری پیش نیاید . ما طالب آنیم که دین در قبال دولت امری خصوصی باشد ، ولی در مقابل حزب ما بهیچوجه نمیتواند بمثابة امری خصوصی تلقی شود . دین نباید هیچگونه ربطی بدولت داشته باشد ، مجامع دینی نیز نباید با قدرت دولت مربوط باشند . هر کس باید کاملاً آزاد باشد ، از هر دین دلخواه جانبداری کند یا اصلا هیچ دینی را برسمیت نشناسد ، بدینمعنی که آتئیست باشد ، چیزی که قاعدتا هر سو سیالیستی هست . هر گونه تبعیض حقوقی میان اتباع کشور بر مبنای اعتقادات دینی شان مطلقا غیر مجاز است . حتی ذکر دین اتباع کشور در اسناد اداری باید بلا شرط لغو گردد . هیچگونه کمک مالی به کلیسای دولتی ، هیچگونه کمک مالی از جانب ارگانهای دولتی به مجامع

کلیسائی و دینی نباید انجام گیرد؛ این مجامع باید اتحادیه‌هایی شوند کاملاً آزاد و مستقل از قدرت دولتی، مرکب از افراد همفکر. فقط اجرای تام و تمام این مطالبات میتواند بآن گذشته شرم آور و لعنتی‌ای خاتمه دهد که در آن کلیسا در وابستگی بند هوار بدولت بود و مردم روسیه در وابستگی بند هوار به کلیسای دولتی بودند گذشته‌ای که در آن قوانین انکیزیسیون<sup>\*</sup> قرون وسطائی وجود داشتند و اجرا میشدند (تا امروز هم در کتب قوانین جزا و مجمع القوانين ما نگهداشته شده‌اند)، افراد بدلیل اعتقادات یا بی اعتقادیهایشان تحت تعقیب قرار میگرفتند، بوجودان انسانها تجاوز میشد و مشاغل گرم و نرم و برآمدهای دولتی با میزان توزیع این یا آن مخدر کلیسای دولتی در پیوند بود. آنچه که پرولتاریای سوسیالیست از دولت و کلیسای امروزی طلب میکند اینست: جدائی کامل کلیسا از دولت. انقلاب روسیه باید باین خواست بمشابیه

\* inquisitorisch انکیزیسیون از نظر تاریخی به دستگاهی از کلیسای کاتولیک اطلاق میشده که "شرکین" را تعقیب میکرد است. امروز بمعنی تفتیش عقاید است. توضیح مترجم

جزء لا ینفک آزادی سیاسی ، تحقق بخشد . انقلاب روسیه از این لحاظ بخصوص در موقعیت مناسبی قرار دارد ، زیرا ساختمان بوروکراتیک منفور دولت پلیسی و بردوار مطلقه ، خود در میان روحانیت نارضایتی ، غلیان و خشم ببار آورده است . حتی روحانیت متعصب روسیه با وجود نادانسی و فرومایگی ، اینک با طوفانی که نظام کهن قرون وسطائی در روسیه فرو ریخته شد ، بیدار میشود . حتی آنها هم بشعار آزادی می پیوندند و علیه ساختمان بوروکراتیک و خودکامگی کارمندان ، علیه مأموریتهای جاسوسی پلیسی که " خادمین خدا " مجبور با نجامشان میشوند ، اعتراض میکنند . ما سوسیالیستها باید از این جنبش پشتیبانی کنیم ، بدینمعنی که مطالبات روحانیون صادق و شرافتمند را تا بآخر هدایت نمائیم و وادارشان سازیم وقتی که از آزادی صحبت میکنند سر حرفشان بایستند و از ایشان بخواهیم که قاطعانه هرگونه پیوند میان دین و پلیس را از هم بگسلند . باید بآنها خطاب کنیم : یا شما صادق هستید که در اینصورت بایستی موافق جدائی کامل کلیسا از دولت ، و مدرسه از کلیسا و موافق اعلام بدون قید و شرط دین بمثابه امری خصوصی باشید . یا اینکه شما این مطالبات مجدانه برای آزادی را قبول ندارید ، در آنصورت مسلما هنوز اسیر سنتهای

انکیزیسیون هستید ، پس کماکان بمشاغل گرم و نرم دولتی خود و درآمدهای دولتی چسبیده‌اید ، پس مسلماً به نیروی سلاح معنوی خویش اعتقاد ندارید و هنوز هم بگرفتن رشوه از دولت ادامه می‌دهید . در اینصورت کارگران آگاه سرتاسر روسیه جنگی بیرحمانه را علیه شما اعلام میکنند . برای حزب پرولتاریا ی سوسیالیست دین امری خصوصی نیست . حزب ما سازمانیست متشکل از مبارزین آگاه و پیشرو طبقه ، برای رهایی طبقه کارگر . چنین سازمانی نمیتواند و نباید نسبت به کور زهنی ، نسبت به جهالت یا ظلمت گرائی در قالب اعتقادات دینی ، برخورد بی تفاوت داشته باشد . ما طالب جدائی کامل کلیسا از دولت هستیم تا علیه اوهام دینی با سلاح معنوی صرف و فقط سلاح معنوی ، یعنی با مطبوعاتمان و کلامان مبارزه نمائیم . اما ما سازمان خود ، یعنی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را از جمله درست برای یکچنین مبارزه‌ای علیه هر گونه تحمیق دینی کارگران تأسیس کرده‌ایم . برای ما مبارزه ایدلوزیک امری خصوصی نیست ، بلکه امریست مربوط به کل حزب و کل پرولتاریا .

اگرچنین است ، پس چرا دربرنامه خویش اعلام نمیکنیم که آتئیست هستیم ؟ چرا ما از ورود مسیحیان و خداپرستان به

حزب خود ممانعت نمینمائیم ؟

پاسخ باین سؤال تفاوت بسیار مهم بین طرح بورژوا --  
دموکراتیک و سوسیال دموکراتیک مسئله دین را روشن  
میکند .

برنامه ما تماماً مبتنی بر جهان بینی علمی و بر حقیقت  
جهان بینی ماتریالیستی است . از اینرو توضیح برنامه ما  
ضرورتاً توضیح ریشه های واقعی تاریخی و اقتصادی او هام  
دینی را نیز در بر دارد . ترویج ما ضرورتاً ترویج آتئیسم  
را هم شامل میشود ؛ انتشار ادبیات علمی مناسب که  
تا کنون از جانب حکومت مطلقه فئودالی اکیدا ممنوع بوده  
و تعقیب میشده است ، اینک بایستی شاخه ای از کار حزب  
ما را تشکیل دهد . اکنون باید احتمالاً از اندرزی که  
انگلس زمانی به سوسیالیستهای آلمان دایر به ترجمه و  
انتشار وسیع ادبیات روشنگران و آتئیستهای قرن ۱۸ فرانسه  
داده بود ، پیروی کنیم . ( ۱ )

معذاً بهیچوجه نباید دچار این انحراف شویم ، که مسئله  
دین را مجرداً بیدالهیستی ، مسئله ای "زباب خرد" و خارج از مبارزه

( ۱ ) ف . انگلس : Flüchtlings literatur مجموعه

آثار ک . مارکس ، ف . انگلس

طبقاتی مطرح سازیم ، کاری که دموکراتهای رادیکال که از میان بورژوازی برخاسته‌اند ، اغلب انجام میدهند . در جامه‌ای که بر اساس اعمال ستم بی حد و مرز خشونت نسبت به توده های کارگر بنا گردیده ، اعتقاد به ز دودن تعصبات دینی از طرق صرفا ترویجی ، احمقانه است . فراموش کردن این مطلب که یوغ دین که بر گرده بشریت سنگینی میکند ، فقط محصول و انعکاس یوغ اقتصادی درون جامعه میباشد ، بلاهت بورژوازی است . تا وقتی که پرولتاریا از طریق مبارزه خود علیه نیروهای ظلمانی سرمایه داری روشن نشود ، توسط هیچ جزوه‌ای و بوسیله هیچ ترویجی نمیتوان او را روشن کرد . وحدت در این مبارزه واقعا انقلابی طبقه ستم دیده بخاطر ساختن بهشت روی زمین برای ما مهمتر از وحدت عقیده‌ی پرولتاریا در باره بهشت در آسمان است .

اینست سبب اینکه چرا ما از آنتیسم خود در برنامه‌مان سخنی نمی‌گوئیم و نباید بگوئیم ؛ اینست سبب اینکه چرا مانع نمیشویم و نباید مانع بشویم که پرولتارهایی که هنوز بقایائی از تعصبات کهنه را حفظ کرده‌اند ، بحزب ما روی آورند . ما پیوسته جهان بینی علمی را ترویج میکنیم و باید بانا پذیردگیری هر " مسیحی " مبارزه نمائیم . اما این بهیچوجه بدان معنی نیست ، که مثله دین در

مبارزه ایدئولوژیک بایستی در ردیف اول اهمیت قرار گیرد، جائیکه بهیچوجه شایسته اش نیست. و نیز بهیچوجه بدان معنی نیست که اجازه دهیم نیروهای واقعا انقلابی مبارزه اقتصادی و سیاسی، بر سر نظریات از لحاظ اهمیت درج سوم یا خواسته های نابخردانه ای که به سرعت هر گونه اهمیت سیاسی را از دست میدهند و در سیر تکامل اقتصادی بزودی به زباله دان ریخته خواهند شد، دچار تفرقه گردند. بورژوازی ارتجاعی در همه جا کوشیده و اکنون نیز نزد ما تلاش را آغاز کرده است که به منظور منحرف ساختن توجه توده ها از مسائل واقعا مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی، باختلافات مذهبی دامن زند، مسائلی که پرولتاریای سراسر روسیه با بهم پیوستن خویش در مبارزه انقلابی بهیچ عملا در حال حل آنست. این سیاست ارتجاعی تفرقه افکنی میان نیروهای پرولتری که امروز عمدتا در پوگروم\* باندهای سیاه تظاهر میابد، با احتمال زیاد میتواند فردا اشکال حلبه گرانه تر دیگری نیز بخود بگیرد. ما در هر حال از طریق ترویج آرام، پدگیرانه و بردبارانه همبستگی پرولتری

---

\* Pogrom تحریک مردم علیه گروهی سیاسی، مذهبی یا ملی. (این لغت روسی است و در سایر زبانها بهمین صورت میآید)



و جهان‌بینی علمی - ترویجی که از هر گونه دامن زدن به اختلافات عقیدتی فرعی مبرا است ، با این سیاست ارتجاعی مقابله خواهیم کرد .

پرولتاریای انقلابی موفق خواهد شد ، که دین را در ارتباط با دولت ، بمسئله‌ای واقعاً خصوصی بدل سازد . و در تحت چنین رژیم سیاسی ، که کثافات قرون وسطائی از آن زدوده شده باشد ، پرولتاریا برای از میان برداشتن بردگی اقتصادی این سرچشمه واقعی تحمیل دینی بشریت ، مبارزه‌ای وسیع و آشکار را بپیش خواهد برد .

این اثر نخستین بار در زندگی نوین  
 شماره ۲۸ بتاريخ ۳ دسامبر  
 ۱۹۰۵ با مضاء ن . لنین چاپ شد .  
 مجموعه آثار جلد ۱۰ صفحه ۷۰ تا ۷۵ .

## درباره رابطه حزب طبقه کارگر با دین

نطق سورکف\* نماینده مجلس در دوما ضمن بررسی بودجه انجمنهای دینی، و انتشار این سخنرانی و سخنرانی هائی که در جریان بررسی طرح این نطق در فراکسیون ما در دوما ایراد شده بود، مسئله حاد و درست در این موقع حائز کمال اهمیت را مطرح کرده است، امروز بدون تردید علاقه بهمه آنچه که با دین بستگی دارد محافل وسیعی از "جامعه" را در بر گرفته است. این علاقه همچنین در میان روشنفکران نزدیک به جنبش کارگری و نیز در برخی از محافل کارگران گسترش یافته است. سوسیال دموکراسی بلا شرط موظف است رابطه خود را با دین روشن بیان کند. تمام جبهه نبینی سوسیال دموکراسی بر سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم بنا گردیده است. اساس فلسفی مارکسیسم را همانطور که مارکس و انگلس بارها توضیح داده اند، ماتریالیسم دیالکتیک تشکیل میدهد، که سنتهای تاریخی ماتریالیسم قرن ۱۸ فرانسه و نیز ماتریالیسم فویرباخ در

---

\* سورکف نماینده حزب سوسیال دموکرات کارگری (ب) در دوما<sup>سوم</sup>

آلمان ( نیمه اول قرن ۱۹ ) را بطور همه جانبه در بر میگیرد ، ماتریالیسمی است بدون قید و شرط آتئیست و دشمن قاطع هر گونه دین . یادآوری کنیم که سر تا سر " آنتی دورینگ " انگلس - که مارکس دست نویس آنرا خوانده است - دورینگ ماتریالیست و آتئیست را به نا پیگیری در ماتریالیسم متهم میکند . و نشان میدهد که چگونه دورینگ درجهای برای دین و فلسفه دین بساز میگذارد ، یادآوری کنیم که انگلس در اثر خود در باره لودویگ فویرباخ او را متهم میکند که مبارزه وی علیه دین نه بمنظور طرد آن ، بلکه بخاطر بسازی آن ، بخاطر بنای دینی نو و " عالیترا " است و نظائر آن . این گفته مارکس که دین برای خلق بمنزله تریاک است ، ستون اساسی کل جهان بینی مارکسیسم را در مسئله دین تشکیل میدهد . (۱) مارکسیسم کلیه ادیان امروزی ، کلیساها و کلیه سازمانهای دینی را همواره بمنابه ارگانهای ارتجاع بورژوازی تلقی میکند که مدافع استثمارراند و وظیفه دارند طبقه کارگر را تحمیق نمایند و در ظلمت نگهدارند .

در ضمن انگلس کوشش کسانی را که میخواستند با گنجاندن اقرار مستقیم به آتئیسم در برنامه حزب طبقه کارگر بمعنای اعلام جنگ علیه دین ، خود را " چپ تر " یا " انقلابی تر "

از سوی سیال دموکراسی بنمایانند ، بکرات محکوم کرده است .  
 او در سال ۱۸۷۴ ، هنگامیکه در بارهٔ بیانیه معروف  
 آوارگان بلا نکیت کسون - که بعنوان مهاجران سیاسی در  
 لندن زندگی میکردند - سخن میراند ، اعلام جنگ پر سرو  
 صدای آنان را علیه دین حماقت دانست و توضیح داد که ،  
 يك چنین اعلام جنگی مهمترین وسیله برای احیاء کردن تعادیل  
 به دین است و زوال واقعی آنرا مشکل میسازد . انگلس  
 بلا نکیتها را سرزنش میکرد ، که آنها نمیخواهند این  
 نکته را درك کنند ، که تنها مبارزهٔ طبقاتی توده‌های کارگر  
 - مبارزه‌ای که اقشار وسیع پرولتاریا را بطور همه جانبه در  
 پراتیک اجتماعی آگاهانه و انقلابی قرار میدهد - قادر  
 است توده‌های تحت ستم را واقعاً از یوغ دین برهانند .  
 حال آنکه جنگ علیه دین را وظیفه سیاسی حزب طبقه کارگر  
 اعلام کردن يك جمله پردازي آنارشیستی است ؛ (۲) و در  
 سال ۱۸۷۲ انگلس در " آنتی دورینگ " در حالیکه حتی  
 کوچکترین گزشتهای دورینگ فیلسوف را در قبال ایدآلیسم  
 ودین بیرحمانه بر ملا کرد ، ایده بظاهر انقلابی دورینگ  
 مبنی بر قدغن کردن دین در جامعه سوسیالیستی را نیز بهمان  
 شدت محکوم نمود . از نظر انگلس يك چنین اعلام جنگی  
 علیه دین بمعنای تکرار حماقتی است که بیسمارک در مبارز

خود علیه کلریکالها مرتکب شد یعنی " در حماقت از بیسمارک جلو زدن " ( منظور " مبارزه فرهنگی " رسوائی است که بیسمارک در سالهای هفتاد از طریق تعقیب پلیسی کاتولیسیم علیه حزب آلمانی کاتولیکها یعنی حزب " مرکز " براه انداخت ) .

بیسمارک با این مبارزه کلریکالیسم ستیزه جو را تقویت کرد و فقط با مر فرهنگ واقعی صدمه زد ، زیرا بجای اختلافات سیاسی اختلافات دینی را بصف مقدم کشاند و بدینطریق توجه برخی از اقشار طبقه کارگر ودموکراسی را از وظایف مبرم انقلابی و مبارزه طبقاتی بیک مبارزه کاملاً سطحی و فریبکارانه بورژوائی علیه کلریکالیسم منحرف کرد . انگلس دورینگ را که میخواست ماورا<sup>۱۰</sup> انقلابی باشد متهم میکرد که میخواهد همان حماقت بیسمارک را بشکلی دیگر تکرار نماید ، و از حزب طبقه کارگر میخواست که با بردباری بکار سازماندهی و روشنگری پرولتاریا بپردازد - کاریکه به زوال دین میانجامد - و نباید خود را بدام ماجراجوئیهای یک جنگ سیاسی علیه دین بیندازد . ( ۳ ) این برداشت با گوشت و خون سوسیال دموکراسی آلمان در هم آمیخته است و برای مثال آنها برای فعالیت آزاد ژروئیستها و پذیرش آنها در آلمان و برای لغو کلیه اقدامات نادر به مبارزه

پلیسی علیه این ویا آن دین موضع گرفتند . تاکتیک سیاسی  
 سوسیال دموکراسی در این بند معروف از برنامه ارفورت  
 (۱۸۹۱) معین شده است : اعلام دین بمثابه امری خصوصی .  
 اما در این فاصله این تاکتیک به کلیشه ای بدل  
 شده و هم اکنون تحریف نوینی از مارکسیسم را در جهت  
 متضاد با آن ، یعنی در جهت اپورتونیسم بوجود آورده است .  
 برخی این جمله برنامه ارفورت را طوری تفسیر میکنند که  
 گویا ما سوسیال دموکراتها و حزب ما ، دین را بمثابه  
 امری خصوصی تلقی میکنیم ، گویا برای ما سوسیال  
 دموکراتها ، و برای حزب ما ، دین امری خصوصی است .  
 انگلس در سالهای نود ، بدون اینکه وارد جدل مستقیمی  
 علیه این درک اپورتونیستی شود ، موضعگیری قاطع علیه آنرا  
 نه در شکل مجادله ، بلکه بشکل مثبت آن ضروری دانست ؛  
 و در واقع انگلس آگاهانه در این توضیح این مسئله را بر-  
 جسته نمود که سوسیال دموکراسی دین را در قبال دولت  
 بمثابه امری خصوصی تلقی مینماید ، (۴) ولی بهیچوجه در  
 قبال خود ، بهیچوجه در قبال مارکسیسم و بهیچوجه در قبال  
 حزب طبقه کارگر چنین تلقی نمی نماید .  
 این تاریخ ظاهری موضعگیری مارکس و انگلس در قبال مسئله  
 دین است . بنظر کسانی که به مارکسیسم برخوردی سطحی

دارند ، بنظر کسانی که نمی توانند و یا نمی خواهند فکر کنند ، این تاریخ بمثابه کلاف سر بر گمی از تضادها و تزلزلهای مارکسیسم جلوه میکند : یعنی بعنوان ملقمه‌ای از آنتیسم " قاطع " و " گذشت " در قبال دین ، بمثابه نوعی نوسان " غیر اصولی " میان جنگ ۱۰۰۰۱۰۰۰ انقلابی علیه خدا و تلاشهای بزدلانه ، بمنظور "حرف زدن طبق مزه دهان" کارگران مذهبی و ترس از بوحشت انداختن آنان و غیره و غیره مینماید . در لفاظی های ادبیات آنارشیستی میتوان جملات بسیاری از این نوع علیه مارکسیسم یافت .

حتی آن کسی هم که فقط تا حدی قادر است مارکسیسم را بطور جدی درک کند ، در باره پایه های فلسفی آن و نیز تجربیات و سیال دموکراسی جهان تعمق نماید ، چنین کسی بسادگی در میابد ، که تاکتیک مارکسیسم در قبال دین کاملاً قاطع بوده و کلیه جوانب آن از اساس از طرف مارکس و انگلس در نظر گرفته شده است ، و آنچه که از جانب افراد ناشی و بی خهر نوسان نامیده میشود ، یک نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر ماتریالیسم دیالکتیک است . اشتباهی اساسی است اگر خیال کنیم که ، موضع به پندار آنان " تعدیلی " مارکسیسم در قبال دین ، ناشی از باصطلاح ملاحظات " تاکتیکی " - بمفهوم تلاش برای " نترساندن " و غیره -

میباشد . بر عکس ، مثنی سیاسی مارکسیسم در مورد این مسئله  
 نیز در پیوندی ناگستنی با پایه های فلسفی اش قرار دارد .  
 مارکسیسم ماتریالیسم است . از اینرو همانند ماتریالیسم  
 انسیکلوپدیستهای قرن ۱۸ ویا ماتریالیسم فویرباخ ، دشمن  
 بی امان دین میباشد . در این تردیدی نیست . ولی  
 ماتریالیسم دیالکتیک مارکس وانگلس از هر ماتریالیسم  
 انسیکلوپدیستها و ماتریالیسم فویرباخ فراتر میرود ، زیرا  
 ماتریالیسم دیالکتیک ، فلسفه ماتریالیستی را در زمینه  
 تاریخ و در عرصه علوم اجتماعی بکار میبرد . ما باید علیه  
 دین مبارزه کنیم . ابن الفباى تمام ماتریالیسم و هر نتیجه  
 الفباى مارکسیسم است . ولی مارکسیسم ، ماتریالیسمی  
 نیست که در حد الفبا باقی مانده باشد . مارکسیسم فراتر  
 میرود . مارکسیسم میگوید : مبارزه علیه دین را باید دیرک  
 کرد ، لیکن برای این منظور ضروریست ، که منشأ اعتقادات  
 و دین موجود در میان توده ها را ماتریالیستی توضیح داد .  
 مبارزه علیه دین را نباید به ترویج مجرد ایدئولوژیستیک  
 محدود کرد ، این مبارزه را نباید بیک چنین سطحی از ترویج  
 تنزل داد ، بلکه باید با پراتیک مشخص جنبش طبقاتی ای  
 پیوند داده شود که هدفش از بین بردن ریشه های اجتماعی  
 دین است .



چرا دین هنوز در اقشار عقب افتاده پرولتاریای شهری ،  
 در اقشار وسیع نیمه پرولتاریا و همچنین در میان بخش اعظم  
 توده های دهقانی زمینه دارد ؟ باین سؤال ، پیشرو  
 بورژوا ، عنصر رادیکال ، ویا ماتریالیست بورژوا چنین  
 پاسخ میدهد : علت جهالت توده های مردم است . بنا براین  
 مرگ بر دین ، زنده باد آتئیسم ، وظیفه عمده ما عبارتست  
 از اشاعه بینشهای لامذهبی . ولی مارکسیست میگوید : این  
 غلط است ، یک چنین برداشتی ، فرهنگ آوری سطحی و محدود  
 بورژوائیست . یک چنین برداشتی ریشه های دین را ، نه  
 بطور اساسا کافی ، نه ماتریالیستی ، بلکه ایدئالیستی  
 توضیح میدهد . در کشورهای سرمایه داری مدرن ، این ریشه ها  
 بطور عمده خلعت اجتماعی دارند . عمیق ترین ریشه دین  
 در ستم اجتماعی بر توده های زحمتکش قرار دارد ، در ناتوانی  
 بظاهر کامل آنان در قبال نیروهای فرمانروای کور سرمایه -  
 داری ، که برای انسانهای زحمتکش ساده ، هر روز و هر ساعت  
 هزاران بار بیشتر از هر گونه حادثه غیر مترقبه ای ، چون  
 جنگ ، زلزله و غیره ... مهیب ترین رنجها و غیر انسانی -  
 ترین عذابها را فراهم میسازد .  
 " ترس خدایان را آفریده است " . ترس از تأثیر کور قدرت  
 سرمایه - کور ، زیرا که تأثیر آن نمیتواند از جانب

توده های مردم پیشبینی شود و پرولتر و خرده مالک را در هر قدم از زندگی اش، با نهادم " ناگهانی " ، " غیر مترقبه " ، " تصادفی " ، به زوال ، بدل شدن بیک گدا ، بیک خود فروش و بمرگ از گرسنگی تهدید میکند و در واقع نیز با این روز مینشانند . این است آن ریشه دین امروزی ، که یک ماتریالیست ، اگر نخواهد در حد الفبای ماتریالیسم باقی بماند ، باید قبل از هر چیز و بیش از همه مورد توجه قرار دهد .

هیچ نوشته روشنگرانهای دین را از میان توده ها ، توده های که در اثر کار اجباری سرمایه داری منکوب شد ، اند ، توده هاییکه به نیروی ویرانگر فرمانروای کورسرمایه داری وابسته مانده اند بیرون نخواهد راند مگر آنکه این توده ها خود فرا گیرند علیه این ریشه دین ، علیه حاکمیت سرمایه در تمام اشکال آن ، متحد ، متشکل ، طبق نقشه و آگاه مبارزه کنند .

آیا از آنچه گفته شد میشود چنین نتیجه گرفت ، که نوشته های روشنگرانه علیه دین مضر یا زائد است ؟ بهیچوجه . از آنچه گفته شد بکلی چیز دیگری دستگیر میشود . از آن نتیجه میشود ، که ترویج بیهیمنی و سوسیال دموکراسی باید تابع وظیفه عمده اش باشد : یعنی تابع گسترش مبارزه طبقاتی

توده های استثمار شونده علیه استثمارگران .

کسیکه در اصول ماتریالیسم دیالکتیک، یعنی فلسفه مارکس وانگلس تعمق نکرده باشد، احتمالاً این تزه را درک نخواهد کرد ( یا لااقل بلافاصله درک نخواهد کرد ) و میسرود چطور چنین چیزی ممکن است ؟ آیا ترویج ایدئولوژیک، اشاعه ایده های معینی، مبارزه علیه دشمن فرهنگ و پیشرفت، که در طول هزاران سال بحیاتش ادامه داده است ( یعنی مبارزه علیه دین )، بایستی تابع مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه برای عدل فهای عملی معین در زمینه اقتصادی و سیاسی گردد ؟

چنین اعتراضی از زمره اعتراضات رایج علیه مارکسیم میباشد، که فقط گواه آنستکه دیالکتیک مارکس از جانب معترضین اصلاً و ابداً درک نشده است . تضاد مفشوش کننده افکار همه آنها که چنین اعتراضاتی دارند، تضاد زنده ی زندگی زنده است، یعنی تضاد است دیالکتیکی و نه تضادی در کلمات، نه تضادی خیالی .

ترویج تئوریک آنتیسم، یعنی در هم شکستن معنقات دینی در بین اقشار معینی از پرولتاریا را با کشیدن یک مرز مطلق و غیر قابل عبور از ثمره واز جربان و شرایط مبارزه طبقاتی این اقشار جدا نمودن، بمعنی غیر دیالکتیکی فکر

کردن ، بمعنی مرز مطلق ساختن است - مرزی که متعین و  
نسبی است - بمعنای از هم گستن قهری چیز است که در  
واقعیت زنده ناگستنی است . مثالی بزنیم . فرض کنیم ،  
که پرولتاریای منطقه ای معین و شاخه صنعتی معین به اقشار  
زیرین تقسیم شود : بیک قشر پیشرفته و تا حدودی آگاه  
سوسیال دموکرات که البته آتئیست است و به کارگران  
نسبتاً عقب مانده ، که هنوز هم با روستا و دهقانان در  
رابطه اند و به خدا ایمان دارند ، به کلیسا میروند و حتی  
تحت نفوذ مستقیم روحانی محل اند که مثلاً یک اتحادیه  
کارگری مسیحی تاسیس میکند . باز فرض کنیم ، که مبارزه  
اقتصادی در یک چنین محلی به اعتصاب منجر شود . یک  
مارکسیست موظف است ، توفیق جنبش اعتصابی را مقدم  
بشمرد و در این مبارزه از تقسیم کارگران به آتئیست ها  
و مسیحیان قاطعانه جلوگیری نماید و علیه یک چنین تفرقه ای  
با قاطعیت مبارزه کند .

ترویج آتئیستی در چنین شرایطی بکلی زائد و حتی مضر است ،  
البته نه از نقطه نظر ملاحظات تنگ نظرانه در مورد  
بوخت انداختن اقشار عقب مانده ، و از دست دادن یک  
نماینده در انتخابات و غیره . . . ، بلکه از نقطه نظر  
پیشرفت واقعی مبارزه طبقاتی ، که تحت مناسبات جامعه

سرمایه داری مدرن ، کارگر مسیحی را صد بار بهتر بسوی  
 سوسیال دموکراسی و آنتیسم رهنمون میگرداند تا ترویج  
 صرف آنتیستی . يك مروج آنتیسم در چنین لحظاتی و تحت  
 چنین شرائطی فقط به روحانیون و روحانیت خدمت مینماید که  
 مشتاقانه آرزو میکند در بین کارگران نه بر سر شرکت  
 در اعتصاب بلکه بر سر اعتقاد بخدا نفاق افتد . آنا رشیستی  
 که جنگ علیه خدا را بهر قیمتی موعظه میکند ، از این  
 طریق در واقع به روحانیون و بورژوازی کمک مینماید  
 ( همانگونه که آنا رشیستها در واقعیت همواره به بورژوازی  
 کمک میکنند ) .

هر مارکیست باید ماتریالیست باشد ، یعنی دشمن دین ،  
 معهذا يك ماتریالیست دیالکتیسین باشد ، یعنی ماتریالیستی ،  
 که مبارزه علیه دین را نه بطور مجرد ، نه در زمینه يك  
 ترویج مجرد صرفا تئوریک و همیشه بيك شکل ، بلکه بطور  
 مشخص و در زمینه مبارزه طبقاتی ، همانگونه که این مبارزه  
 در واقعیت جریان دارد و توده ها را بیشتر از همه و به  
 بهترین وجهی تربیت میکند ، به پیش برد . يك مارکیست  
 باید بداند که ، مجموعه وضعیت مشخص را مورد توجه قرار  
 دهد ، پیوسته مرز میان آنا رشیسم و اپورتونیسیم را بیابد  
 ( این مرز نسبی ، متحرك و متغیر است ولی وجود دارد ) ،

او باید نه در " انقلابی گری " مجرد ، عبارت پردازانه  
 و در واقعیت تهی به آنارهست و نه در تنگ نظری و  
 اپورتونیسیم خرده بورژوا یا روشنفکر لیبرال فرو غلطد ،  
 روشنفکر لیبرالی که ، جسارت آنرا ندارد علیه دین مبارزه  
 کند و این وظیفه اش را فراموش مینماید ، روشنفکر لیبرالی  
 که ، خود را با ایمان به خدا دمساز میکند و نقطه حرکتش  
 نه از منافع مبارزه طبقاتی ، بلکه از محاسبات حقیرانه  
 و رقت آور خویش است و از روش رندانهای هیچ کس را مرعاجان  
 هیچکس را از خود مران و هیچکس را مترسان - یعنی " زندگی  
 کن و بگذار دیگران نیز زندگی کنند " پیروی میکند . و غیره  
**تک تک** مسائلی که بمناسبات سو سیال دموکراسی بآیین مربوط  
 میشود ، باید از این نقطه نظر حل گردد . برای مثال غالباً  
 این سؤال مطرح میشود که ، آیا يك روحانی میتواند عضو  
 حزب سو سیال دموکرات باشد ؟ و باین سؤال معمولاً بدون  
 هر گونه قید و شرط و باستناد تجارب احزاب سو سیال  
 دموکرات اروپائی ، پاسخ مثبت داده میشود .  
 آری این تجارب نه فقط از طریق بکار برد اصول عقاید  
 مارکسیسم با جنبش کارگری حاصل شده ، بلکه محصول مناسبات  
 ویژه تاریخی غرب نیز میباشد ، که در روسیه موجود  
 نیست ، ( ما باز هم در باره این مناسبات صحبت خواهیم

کرد) و از اینرو در اینجا پاسخ مثبت بی قید و شرط، غلط است. نمیتوان یکبار و برای همیشه و برای کلیه مناسبات اعلام کرد که، روحانیون نمیتوانند عضو حزب سوسیال دموکرات باشند، اما یکبار و برای همیشه نیز نمیتوان عکس این قاعده را وضع نمود.

یک روحانی بمنظور کار سیاسی مشترک بسوی ما میاید و بدون آنکه با برنامه حزب از در مخالفت در آید، کار حزب را با وجدان انجام میدهد، در اینصورت ما میتوانیم او را در صفوف سوسیال دموکراسی بپذیریم، زیرا در چنین شرائطی تضاد میان روح و اصول اساسی برنامه ما از یکطرف و اعتقادات دینی روحانی از طرف دیگر فقط میتواند تضادی شخصی و در رابطه با خود او باقی بماند، و یک تشکیلات سیاسی نمیتواند اعضایش را، امتحان کند که آیا میان جهانبینی آنها و برنامه حزب تضادی وجود دارد یا نه. اما یقیناً اگر چنین موردی حتی در اروپا بتواند یک استثنای نادر باشد در روسیه فعلاً بکلی غیر ممکن است. اگر بعنوان مثال یک روحانی وارد حزب سوسیال دموکرات شود و در این حزب بعنوان مهمترین و تقریباً تنها کار، به ترویج فعال بینشهای دینی بپردازد، در آنصورت حزب بایستی او را بدون قید و شرط از میان خود طرد کند. ما

نه تنها بایستی به کلیه کارگرانی که هنوز اعتقاد بخدا را حفظ کرده اند ، اجازه پیوستن به حزب سوسیال دموکرات را بدهیم ، بلکه بایستی آنها را با هدف بحزب جلب نمائیم ، ما با وارد کردن کوچکترین خدشه با اعتقادات دینی کارگران بلا شرط مخالف و درست در صدد جلب آنها هستیم تا با روح برنامه خود تربیتشان کنیم ، و نه آنکه آنها از این طریق علیه این برنامه مبارزه کنند . ما اجازه میدهیم دربرون حزب آزادی عقاید برقرار باشد ، البته تا مرزهاییکه توسط آزادی گروه بندی تعیین میگردد : ما موظف نیستیم با افرادی که بینشهای مردود از جانب اکثریت حزب را فعالانه ترویج میدهند همگام شویم .

يك مثال دیگر : آیا میتوان تحت هر شرایطی اعضا حزب سوسیال دموکرات را ، وقتی که اعلام میدارند " سوسیالیسم دین من است " و یا وقتی که نظریات مشابه آنها ترویج میدهند بیکسان محکوم کرد ؟ خیر . این بدون تردید يك انحراف از مارکسیسم ( و در نتیجه از سوسیالیسم ) است ، ولی اهمیت این انحراف ، و عبارت دیگر وزن مخصوص آن میتواند در شرایط مختلف گوناگون باشد .

هنگامیکه يك مبلغ و یا شخصی که در مقابل توده های کلرگر ظاهر میشود برای آنکه بهتر فهمیده شود ، و برای آنکه



توضیحاتش را شروع کند و نظریاتش را ملموس تر ترسیم نماید  
 با اصطلاحاتی که برای توده های ناآگاه از همه روان تر  
 است، با آنگونه سخن میگوید، یک مطلب است، و هنگامیکه  
 نویسندگانی شروع به موعظه در باره "خداسازی" ( ۵ ) و  
 سو سیالیم خدا ساز میکند، ( تقریباً بسبک لونا چارسکی  
 ما و شرکاء ) مطلبی دیگر . در حالیکه محکوم کردن مورد  
 اول فقط میتواند خرده گیری و یا حتی محدود کردن نابجای  
 آزادی یک مبلغ، محدود کردن آزادی تأثیر " تعلیم و  
 تربیتی " باشد، محکوم کردن مورد دوم از طرف حزب  
 ما لازم و بلا قید و شرط ضروریست .  
 تنز " سو سیالیم دین من است " در مورد اولی یک شکل  
 گذار از دین به سو سیالیم است و در مورد دومی از  
 سو سیالیم به دین .

حال بپردازیم به بررسی شرائطی که در غرب بظهور تفسیر  
 اپورتونیستی از تنز " اعلام دین بمنابہ امری خصوصی " منجر  
 گردید . طبیعی است که سر و کار ما در آنجا با  
 تأثیر علل عمومی ایست که ، اپورتونیسم را اصلاً بمنزله  
 فدا کردن منافع اساسی جنبش کارگری بسود مزایای آنسی  
 بوجود میآورد . حزب پرولتاریا از دولت طلب میکند ، که  
 دین را بعنوان امری خصوصی اعلام نماید ، در حالیکه

مبارزه علیه ترپاک خلق ، مبارزه علیه خرافات دینی و غیره را بهیچوجه بمثابه " امری خصوصی " تلقی نمیکنند .  
 اپورتونیستها مسئله را چنان دگرگون جلوه میدهند ، که  
 گویا حزب سوسیال دموکرات دین را بمثابه امری خصوصی  
تلقی مینماید !

ولی درکنار تعریف متداول اپورتونیستی ( که در بحث  
 فراکسیون ما در دوما در باره سخنرانی مربوط به مسئله  
 دین بکلی ناروشن باقی ماند ) هنوز شرائط تاریخی ویژه ای  
 وجود دارد ، که بی تفاوتی غیر عادی کنونی - اگر چنین  
 بیانی مجاز باشد - سوسیال دموکراسی اروپا را در قبال  
 مسئله دین موجب شده است .

این شرائط دوگانه اند ؛ اولاً مبارزه با دین از نظر تاریخی  
 وظیفه بورژوازی انقلابیست و در غرب ، دموکراسی بورژوازی  
 در عصر انقلابات خویش ویا یورشش علیه فئودالیسم و  
 قرون وسطی این وظیفه را در مقیاسی وسیع انجام داده است  
 ( یا در هر حال کوشید انجام دهد ) . هم در فرانسه و هم  
 در آلمان یک سنت مبارزه بورژوازی علیه دین وجود دارد ،  
 که مدتها قبل از پیدایش جنبش سوسیالیستی شروع شده بود ،  
 ( انسیکلوبدیستها ، فویرباخ ) . در روسیه مطابق با شرائط  
 انقلاب بورژوا - دموکراتیک ما ، این وظیفه هم تقریباً

بطور کامل به گردن طبقه کارگر می افتاد . دموکراسی  
 خرد بورژوازی ناردنیکی در نزد ما در این زمینه نه  
 خیلی زیاد ( آنطور که کادتهای دو آتشی باند سیاه و یا  
 باندهای سیاه کادتی از قماش " وخی " (۶) فکر میکنند)،  
 بلکه در مقایسه با اروپا خیلی کم کار کرده اند .

اما از طرف دیگر سنت مبارزه بورژوازی علیه دین در اروپا  
 يك تحریف بورژوازی ویژه از این مبارزه را نیز بنویسد  
 آنارشیسم بوجود آورد ، که همانطور که مارکسیستها مدت است  
 و بکرات توضیح داده اند ، علیرغم همه " شدت " حملاتش  
 علیه بورژوازی ، معهذاتکی بر جهان بینی بورژوازیست .  
 آنارشیستها و بلانکیستها در کشورهای لاتین ، مؤسست ( که  
 ضمناً یکی از شاگردان دورینگ بود ) و شرکا\* در آلمان  
 و آنارشیستهای سالهای ۸۰ در اطریش ، در مبارزه علیه دین  
 عبارت بردازی انقلابی را *nec plus ultra*\* رسانده اند .  
 تعجبی نیست که ، سوسیال دموکراتهای اروپا غلو  
 آنارشیستها را با غلو در جهت دیگر پاسخ میدهند . این  
 قابل فهم و تا حدودی طبیعی ، ولی بهر حال غیر مجاز است  
 که ما سوسیال دموکراتهای روس شرایط ویژه تاریخی را

فراموش کنیم .

ثانیا در غرب پس از پایان انقلابات ملی بورژوازی، پس از برقراری آزادی عقیده کم و بیش کامل ، مسئله مبارزه دموکراتیک علیه دین بعثت مبارزه دموکراسی بورژوازی علیه سوسیالیسم از لحاظ تاریخی آنچنان بی اهمیت شد ، که حکومتها ی بورژوازی آگاهانه میکوشیدند، از طریق " جنگ " تاحدی لیبرال منشانه علیه کلریکا لیسیم ، توجه توده ها را از سوسیالیسم منحرف نمایند . هم مبارزه فرهنگی در آلمان و هم مبارزه جمهوری خواهان بورژوازی فرانسه علیه کلریکا لیسیم دارای چنین خصوصیتی بود . آنتی- کلریکا لیسیم بورژوازی بعنوان وسیله ای جهت منحرف ساختن توجه توده های کارگرا از سوسیالیسم در غرب . موجب اشاعه " بی تفاوتی " کنونی در قبال مبارزه علیه دین گردید ، همچنانکه امروز در میان سوسیال دموکراتها پیدا شده و این نیز قابل فهم و طبیعی است ، زیرا که در مقابل آنتی کلریکا لیسیم بورژوازی و بیسمارکی ، سوسیال دموکراتها درست باید مبارزه علیه دین را تحت الشعاع مبارزه بخاطر سوسیالیسم قرار دهند .

در روسیه مناسبات کاملا بگونه ای دیگر است . پرولتاریا رهبر انقلاب بورژوا - دموکراتیک ماست . حزب پرولتاریا باید رهبر ایدئولوژیک در مبارزه علیه

هر آنچه قرون وسطی ایست و از جمله علیه دین دولتی کهنه و علیه کلیه تلاشهایی باشد که بمنظور تازه و عادات ب کردن آن، نو سازی و یا پی ریزی آن بدیگرگونه و غیره صورت میگیرد.

انگلس اپورتونیزم سوسیال دموکراتهای آلمان را، که بجای مطالبه حزب طبقه کارگر مبنی بر اینکه دولت، دین را بمثابه امری خصوصی اعلام نماید، دین را بمثابه امری خصوصی برای خود سوسیال دموکراتها و برای حزب سوسیال دموکرات اعلام مینمودند، نسبتاً با نرمش اصلاح نمود، ولی قابل فهم است که اخذ این تحریف آلمانی توسط اپورتونیستهای روس صد بار شدیدتر مورد انتقاد انگلس واقع میشد.

زمانیکه فراکسیون ما از تریبون دوما اعلام میکرد، دین تریاک مردم است، عملش کاملاً درست بود و بدین طریق نمونه‌ای بدست میدهد، که باید برای کلیه ابراز نظرهای سوسیال دموکراتهای روسیه در باره مسئله دین پایه و اساس باشد. آیا میبایست باز هم فراتر میرفت و استنتاجات آتئیستی مفصلتری را بیرون میکشید؟ با اعتقاد ما، خیر. این کار میتواند خطر تأکید بیش از اندازه مبارزه حزب سیاسی پرولتاریا علیه دین را بدنبال آورد

و به زدودن مرز میان مبارزه بورژوازی و مبارزه سوسیالیستی علیه دین منجر شود . نخستین وظیفه‌ای را که فراکسیون سوسیال دموکرات در دوما‌ی باندهای سیاه می‌بایستی انجام میداده، با افتخار انجام داده است .

دومین وظیفه و پروا قع برای سوسیال دموکراسی مهمترین وظیفه یعنی روشن کردن این مسئله، که کلیسا و روحانیت در حمایت از حکومت باندهای سیاه و بورژوازی در مبارزه‌اش علیه طبقه کارگر چه نقش طبقاتی ای ایفا میکند، نیز بهمانگونه با سر بلندی انجام گرفته است . بدیهی است که پیرامون این موضوع هنوز خیلی زیاد میشود صحبت کرد، و سوسیال دموکراتها میدانند در نطق‌های بعدی از چه طریقی نطق رفیق سورکف را تکمیل نمایند . معینا نطق او فوق‌العاده بود و بخش آن توسط کلیه سازمانهای حزبی و طبقه مستقیم حزب ماست .

ثالثا بایستی مفهوم پرستیز " اعلام دین بمثابه امری خصوصی " که از طرف اپوتونیستهای المانی همواره تحریف شده بطور کامل جامع توضیح داده میشد، اینکار را رفیق سورکف متأسفانه انجام نداده است . این امر بیشتر از آنچه تا سه ماهه تا سَف است، که فراکسیون در فعالیت قبلی‌اش در مورد این مسئله همان اعتباه

رفیق بلوسو\* را مرتکب شده که در آن زمان از طرف  
 " پرولتاری " ( ۷ ) مورد سرزنش قرار گرفت . بحث  
 درون فراکسیون نشان می‌دهد که ، مسئله توضیح صحیح خواست  
 باندازه کافی مشهور ، یعنی خواست اعلام دین بمثابه  
 امری خصوصی ، اینجا در سایه بحث آتئیسم پوشیده مانده  
 است . ما گناه این اشتباه را نه فقط متوجه رفیق سورکف  
 بلکه متوجه تمام فراکسیون میدانیم ، و حتی بیش از این ،  
 ما آشکارا اعتراف میکنیم ، تقصیر متوجه همه حزب است ،  
 که این مسئله را باندازه کافی توضیح نداده و اهمیت  
 تذکر انگلس را خطاب به اپورتونیستهای آلمانی ، بحد  
 کفایت به آگاهی سوسیال دموکراتها بدل نساخته است .  
 همانطور که بحث درون فراکسیون نشان می‌دهد ، موضوع  
 بر سر این است ، که مسئله بروشنی درک نشده است ، و  
 بهیچوجه بر سر این نیست که خواسته‌اند آموزش مارکس را  
 نادیده بگیرند ، و ما بر این اعتقادیم ، که این اشتباه  
 در نطق‌های بعدی فراکسیون تصحیح خواهد شد .  
 درکل تکرار میکنیم ، که نطق رفیق سورکف عالیست و باید  
 از طرف همه سازمانهای پخش شود . با بحث دربارزه این

نطق فراکسیون ثابت کرد که آنها وظیفه سوسیال  
 دموکراتیک خود را با وجدان انجام داده‌اند . آرزو  
 میکنم که در مطبوعات حزبی گزارشهای بیشتری  
 در باره بحث درون فراکسیون انتشار یابد ، تا  
 بدینوسیله فراکسیون بحزب نزدیکتر شود ، حزب  
 بکار مشکل درون فراکسیون که توسط فراکسیون انجام  
 میگردد آشنا شود و وحدت ایدئولوژیک در فعالیت  
 حزب و فراکسیون برقرار گردد .

" پرولتاری " شماره ۴۵

۱۳ ( ۲۶ ) ماه مه ۱۹۰۹

مجموعه آثار بزبان آلمانی

جلد ۱۵ صفحه ۴۰۴ - ۴۱۵



توضیحات :

( ۱ ) کارل مارکس : انتقاد از فلسفه حقوق هگل . مقدمه  
آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد اول صفحه  
۳۷۸ چاپ برلین ۱۹۶۴

( ۲ ) فریدریش انگلس : ادبیات آوارگان . آثار  
کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۱۸ صفحه ۵۳۲ - ۵۳۱  
چاپ برلین ۱۹۶۲

( ۳ ) فریدریش انگلس : دگرگون کردن علم توسط  
آقای اویگن دورینگ ( " آنتی دورینگ " ) آثار کارل  
مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۲۰ صفحه ۲۹۵ - ۲۹۴  
چاپ برلین ۱۹۶۲

( ۴ ) منظور " مقدمه " فریدریش انگلس بر رساله  
" جنگ داخلی در فرانسه " اثر کارل مارکس است .  
آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۱۷ صفحه ۶۲۰  
چاپ برلین ۱۹۶۲

( ۵ ) " خدا سازی " یک جریان دینی - فلسفی علیه  
مارکسیسم بود که در دوره " ارتجاع استولیهین در بهمن  
بعض معینی از روشنفکران حزب ، که پس از عکست انقلاب  
۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ از مارکسیسم روی گردانده بودند ، پدیدار  
گفت . خدا سازان ( لونا چارسکی ، بازارف و دیگران ) ایجاد

يك دين نو ، يك دين " سوسیالیستی " را موعظه  
 میکردند و میگوشتیدند مارکسیسم را با دين آشتی دهند.  
 آ . م . گورکی هم مدتی با آنها نزدیک بود . جلسه مشاوره  
 هیئت تحریریه بسط یافته " پرولتاری " خدا سازی را  
 محکوم نمود و طی قطعنامه ویژه ای اعلام کرد ، که فراکسیون  
 بلشویکی " با چنین تحریف سو سیالیسم علمی " هیچ وجه  
 مشترکی ندارد .

لنین ماهیت ارتجاعی خدا سازی را در کتاب خود موسوم به  
 " ماتریالیسم و امپیریو کریتیسیسم " ( رجوع شود به مجموعه  
 آثار جلد ۱۴ ) و همچنین نامه های خود به گورکی از  
 فوریه تا آوریل ۱۹۰۸ و نوامبر تا سامبر ۱۹۱۳ ، محکوم  
 کرد .

( ۶ ) " وخی " ( نقاط عطف ) - مجموعه کادتها ، این  
 مجموعه در بهار سال ۱۹۰۹ در مسکو با مقالاتی از ن -  
 برجایف ، س . بولکاکف ، پ . استرووه ، م . گرشنزون  
 و سایر نمایندگان ضد انقلابی بورژوازی لیبرال ، منتشر  
 گردید . " و خوتسها " در مقالات در باره روشنفکران  
 روس میکوشیدند سنت انقلابی - دموکراتیک بهترین  
 نمایندگان مردم روس منجمله بلینسکی و چرنیشفسکی را که دار  
 سازند . آنها جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ را لوٹ میکردند

و از حکومت تزار بیاس اینک با " سر نیزه و زندانهای خود " بورژوازی را " از خشم مردم " نجات داد اظهار سپاسگزاری مینمودند . این مجموعه، روشنفکران را بخدمت حکومت مطلقه دعوت میکرد .

لنین برنامه " وخی " را چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ پوبلیسیستی با برنامه روزنامه " مسکو سکیه و - دمستی " ( اخبار مسکو ) ارگان باندهای سیاه همتراز میدانست و آنرا " دائرة المعارف ارتدادولیبرالو " مینامید که " دموکراسی را باسیلی از کثافات ارتجاعی ملوث میکرد " .

( ۷ ) - " پرولتاری " ( پرولتر ) - روزنامه غیر علنی ، که پس از کنگره چهارم حزب ( کنگره وحدت ) از طرف بلشویکها تاسیس شد ، " پرولتاری " از ۲۱ اوت ( ۳ سپتامبر ) ۱۹۰۶ تا ۲۸ نوامبر ( ۱۱ دسامبر ) ۱۹۰۹ به سردبیری لنین منتشر میشد و عملاً ارگان مرکزی بلشویکها بود .

در این روزنامه بیش از ۱۰۰ مقاله و یادداشت از لنین منتشر گردید .

دیجیتال کننده : نینا پویان

انتشارات خلق

( در خدمت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران )